



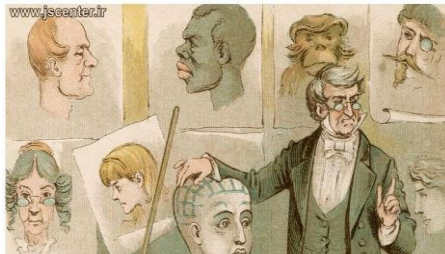
۲۰۱۹/۰۳/۰۴



ارسالی: دکتر شمس (اندیشکده مطالعات)

احیای فرضیه‌های نژادی در قرون اخیر

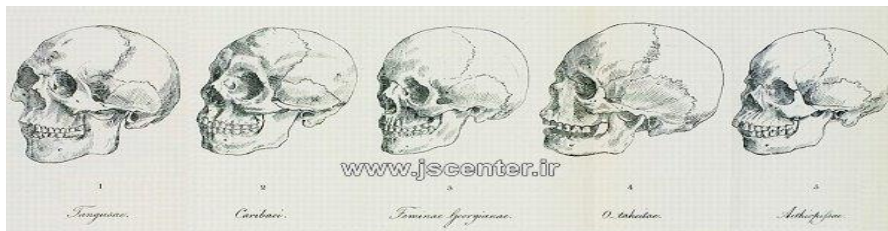
نادرستی فرضیه‌های نژادی آریا، سامی و ترک [قسمت چهارم]



از میان کسانی که در دنباله کارهای بوفون، مفهوم و کلمه نژاد را در تقسیم‌بندی گروه‌های انسانی به کار برده‌اند، می‌توان از یوهان فریدریش بلومباخ (1752-1840 Johann Friedrich Blumenbach) که پایه‌گذار انسان‌شناسی جدید شمرده می‌شود نام برد. بلومباخ نژاد انسانی را به عنوان گروه‌های ثابت بر اساس مشخصات جسمی در نوع انسان، به 5 گروه اصلی (1) تقسیم می‌کرد:

1- قفقازی 2- مغول 3- حبشه‌ای (اتیوپی) 4- آمریکایی (مراد ساکنان اولیه این قاره‌اند) 5- مالائی‌ها (مالی - آفریقا).
 به نظر بلومباخ، نام نژاد قفقازی از کوه‌های قفقاز گرفته شده است که در جنوب این سلسله جبال، مردم گرجستان زندگی می‌کنند که به نظر بلومباخ زیباترین انسان‌ها هستند:

«... دلایل فراوانی وجود دارد که این منطقه سرزمین پدری انسان‌های اولیه باشد. این انسان‌ها زیباترین شکل مجسمه را دارند که از مجسمه‌ی نژادهای میانی و نژادهایی که در آخرین مرز قرار دارند (اتیوپی و مغولی) متفاوت است. این نژاد رنگ سفید دارد و ما آن را رنگ اولیه و اصلی انسان می‌دانیم که از آن به سهولت رنگ سیاه مشتق می‌شود، اما تغییر از رنگ سیاه به سفید بسیار مشکل‌تر است (2)».



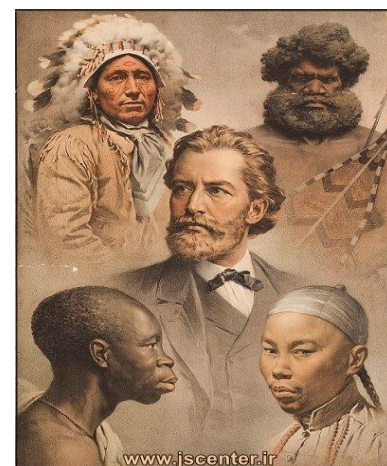
یوهان فریدریش بلومباخ

مجسمه‌های پنج نژاد مورد نظر بلومباخ

پنج نژاد مورد نظر بلومباخ

بلومباخ در آثار خود به کارهای پیتر کامپر (1722-1789 Peter Camper) اشاره کرده است. به نظر کامپر می‌توان میزان هوش نژادهای مختلف انسانی را بر حسب زاویه صورت تعیین نمود. این زاویه از برخورد دو خط حاصل می‌شود: خطی از لب بالا به پیشانی (تقریباً عمودی) و خط دیگر افقی. به نظر کامپر زاویه‌ی 100 درجه نشانه‌ی عالی‌ترین نمونه‌ی زیبایی (یونانی) است؛ زاویه‌ی صورت اروپایی در حدود 97 درجه و زاویه‌ی صورت سیاهان پایین‌تر از 70 درجه است که به زاویه‌ی صورتی میمون‌ها و سگ نزدیک‌تر می‌باشد تا به زاویه‌ی صورت انسان. کامپر با مقایسه‌ی مجسمه‌ی کالموک‌ها (قبیله‌ای در مغولستان غربی) با مجسمه‌ی سیاهان (آفریقایی) و اروپاییان به این نتیجه رسیده بود (3).

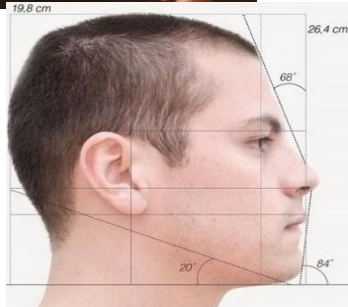
تحقیقات بعدی، سست و بی‌پایه بودن نتیجه‌گیری‌ها و غلط بودن شیوه‌های اندازه‌گیری کامپر را به اثبات رساند. در میان اهالی یک سرزمین و یک گروه خاص انسانی هم می‌توان افرادی را با پیشانی برجسته یا عقب‌رفته، و آرواره‌های



د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پاڼوالې د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ



جلو آمده یا عقب رفته نشان داد و این صفات جسمانی هیچ‌گونه رابطه‌ای با میزان هوش و درایت فردی یا فرهنگ اجتماعی و قومی ندارد.

ناگفته نماند که کارهای کامپر، اساس تحقیقات و نظریه‌پردازی بسیاری از انسان‌شناسان قرار گرفت و در بسیاری از کتب مربوط به **نژادشناسی** در اثبات برتری **نژاد سفید اروپایی** بر سایر گروه‌های انسانی به کار رفته و می‌رود و در این رابطه از **تحریف** و **تقلب** هم خودداری نمی‌شود بدین صورت که از میان هر گروه افراد خاصی برای مقایسه دست‌چین و سپس به‌عنوان نمونه تمام اعضاء و افراد آن گروه انسانی معرفی می‌شوند (4).

پیتر کامپر اندازه گیری میزان هوش با زاویه صورت!!

نکته دیگر این‌که حاصل و نتیجه‌گیری فرهنگی چنین اندازه‌گیری به‌عنوان اصل و امری تغییرناپذیر از نظر نژادی برای هر گروه انسانی پذیرفته می‌شود و بدین نکته که بر اثر اختلاط و امتزاج چند هزار ساله و دائمی و افزایش‌یابنده‌ی گروه‌های انسانی با یکدیگر اصولاً نژاد و گروه خالص در کره‌ی زمین وجود ندارد و نمی‌تواند داشته باشد، توجه نمی‌شود!

سابقه‌ی روشی که صفات و خصایص جسمی، مانند شکل چهره، حالت بدن و چگونگی حرکات را تعیین‌کننده و نشان دهنده‌ی عفت اخلاقی و روانی افراد و گروه‌ها و میزان هوش و درایت و درستکاری و شرافت و صداقت آنان می‌داند، در اروپای غربی به قرن 16 میلادی می‌رسد.

با انتشار کتاب **یوهان کاسپر لاواتر** (1801-1741 Johann Kaspar Lavater) در سال 1781، **چهره‌شناسی** به‌عنوان علم وارد مباحث انسان‌شناسی شد و معیاری برای تشخیص تفاوت انسان‌ها و فرهنگ آنان گردید. به نظر لاواتر می‌توان با توجه به چهره‌ی افراد درباره‌ی شخصیت روانی، اخلاقی و فکری آنان قضاوت کرد، زیرا صفات ظاهری و جسمی افراد چیزی جز ادامه‌ی صفات درونی و روانی آنان (و بالعکس) نیست.



از دید لاواتر، در **زیبایی چهره** که خود دلیل و نشانه‌ی زیبایی‌های روانی، اخلاقی و فرهنگی هر فرد و گروه انسانی است، **پیشانی**، **بینی** و **چانه** نقش اساسی دارد. پیشانی صاف (بر حسب اندازه‌گیری کامپر زاویه‌ی 100 درجه) با ابروانی افقی نشانه‌ی عمده‌ی زیبایی است و داشتن چشمان آبی، و بینی نسبتاً بزرگ به موازات پیشانی و یک چانه‌ی گرد و موهای قهوه‌ای کوتاه نشانه‌های بسیار مثبتی به شمار می‌آید.

یوهان کاسپر لاواتر

به نظر لاواتر شکل و مشخصات چهره می‌تواند معرف تعلق به یک گروه انسانی خاص باشد و معتقد بود که می‌توان آلمانی‌ها را از روی شکل دندان و چگونگی خندیدن، و فرانسوی‌ها را از روی شکل بینی شناخت. او می‌گفت بینی به جلو خم شده علامت آن است که صاحبش مردی خشمگین است و بینی کوچک و نوک بالا علامت محتاط بودن و بینی که به جلو خم شده باشد علامت بی‌احساسی و بی‌عاطفگی است (5) (بینی آریایی، بینی سامی). چنین علمی مبنای کار بسیاری از انسان‌شناسان و مردم‌شناسان برای تقسیم جامعه‌ی انسانی به نژادها و رده‌بندی اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی گروه‌های انسانی قرار گرفت.



یوهان کاسپر لاواتر و دستگاه نقاشی نیمرخ

جان بابتیست پورتا (Jean Baptiste Porta) تحت تأثیر آثار لاواتر به مقایسه‌ی چهره‌ی انسان با حیوانات پرداخت و معتقد بود که شباهت چهره‌ی یک انسان به یک حیوان خاص، مانند گوسفند، خوک یا شیر، علامت داشتن صفات اصلی همان حیوان است! در ادامه‌ی نظریات کامپر که به مقایسه‌ی مجموعه‌ی سیاهان و میمون‌ها پرداخته بود، مقایسه‌ی چهره‌ی انسان‌ها چه به‌عنوان فرد و چه به‌عنوان یک گروه با حیوانات، باب جدیدی در انسان‌شناسی و مردم‌شناسی برای تعیین «نژادها»ی انسانی و تعیین صفات اخلاقی و میزان هوش فردی و صفات اخلاقی و فرهنگی اجتماعی (نژادها) گشود (6).

د پانوی شمیره: له 2 تر 4

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکنی د لیکنيزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی



جان بابتیست پورتا

نظریات لاوتر نه فقط بر نژادشناسان و انسان‌شناسان حرفه‌ای اثر گذاشت، بلکه ادبیاتی مانند **ولفگانگ گوته** و **التر اسکات** نیز چنین افکار و نظریاتی را در آثار ادبی خود منعکس و بدین‌ترتیب در ترویج و تبلیغ آن شرکت کردند. **نژادپرستی** که با کمک و به‌وسیله‌ی قصه، داستان، شعر و نقاشی تبلیغ شود، اثرات اجتماعی مهلک‌تر و مؤثرتری دارد، زیرا به‌صورت خزنده اما عمیق در ذهن خوانندگان قرار می‌گیرد. این نوع تبلیغ غیرمستقیم مؤثرتر از تبلیغ مستقیم است.

سال‌هاست که شرکت‌های فروش کالا با موفقیت کامل شیوه‌ی تبلیغ غیرمستقیم را به کار برده و می‌برند. در قصه‌های کودکان و داستان‌هایی که حتی به‌عنوان ادبیات جهانی شهرت دارد و به‌خصوص در کتاب‌های هیجان‌انگیز برای جوانان، قهرمانان و بزرگان و ناجیان پوست سفید، چشم آبی و موی طلایی دارند و جنایتکاران و تنبل‌ها و کودکان‌ها به‌طور عمد رنگ تیره در پوست و مو و چشم!

به کمک فیلم‌های سینمایی، و استفاده‌ی وسیع از همه‌ی رسانه‌های گروهی، اعتقاد به وجود نژادهای مختلف که نه فقط از نظر جسمی و ظاهری، بلکه فکری و فرهنگی نیز با یکدیگر در تضاد قرار دارند، از همان اوان کودکی چه در کشورهای سرمایه‌داری و چه در مستعمرات تزیق می‌شود.

نتیجه‌ی اجتماعی چنین تبلیغی رشد **عده‌ی خودبزرگ‌بینی** و احساس رهبر و معلم و حاکم بودن در میان افراد و اعضای جوامع **سرمایه‌داری** نسبت به سایر گروه‌های انسانی و رشد **عده‌ی حقارت** و احساس عقب‌ماندگی و احتیاج و حتی در مواردی در یوزگی و وابستگی اقتصادی و فکری در میان افراد و اعضای جوامع مستعمراتی است. وجود این عده‌ی حقارت را می‌توان در رفتار و گفتار بسیاری از سران دولت‌ها، روشن‌فکران، شخصیت‌های دینی، علمی و فرهنگی جوامع مستعمراتی امروزی نشان داد.

پایه‌گذار **جمجمه‌شناسی**، به‌صورتی که شکل جمجمه نشان‌دهنده‌ی صفات اخلاقی، فکری و استعداد‌های فردی و فرهنگ اجتماعی باشد (Phrenology)، **فرانس ژوزف گال** (1828-1758 Franz Joseph Gall) است.



فرانس ژوزف گال پایه‌گذار جمجمه‌شناسی

گال به نظریه‌ی تشخیص شخصیت فکری و فرهنگی، فردی و قومی انسان‌ها به‌وسیله‌ی **شکل چهره**، نظریه‌ی تشخیص شخصیت فکری و فرهنگی، فردی و قومی انسان‌ها به‌وسیله‌ی **شکل جمجمه** را افزود. بر طبق این نظر، مغز انسانی از مراکز مختلفی ساخته شده است و چون شکل مغز، شکل جمجمه را تعیین می‌کند، لذا از طریق تعیین شکل جمجمه می‌توان نظر داد که چه مراکزی در مغز تکامل یافته و رشد کرده و چه مراکزی کوچک و عقب مانده است، و بر این اساس چه استعداد‌های فکری فردی و فرهنگی قومی در میان افراد یک قوم که جمجمه‌ای با شکل معین دارند، رشد کرده یا نکرده است.

کاریکاتوری از فرانس ژوزف گال در حال بررسی سر یک زن

به نظر گال، انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها جمجمه‌های خوش‌شکل و نجیبانه دارند، اما جمجمه‌های آفریقایی، نشانه‌ای از هوش و فراست و نجابت نشان نمی‌دهد.

گال مانند لاوتر و کامپر، به شکل سر، در تعیین شخصیت فکری و فرهنگی افراد و جماعات انسانی اهمیت می‌داد (7).

با این‌که سال‌هاست بی‌پایه و سست بودن نظریات کامپر و لاوتر و گال بارها به اثبات رسیده و امروزه این نظریات در مجامع علمی مسخره می‌شود، هنوز این نظریات در جوامع مستعمراتی از طرف پاره‌ای از افراد و محافل به‌صورت نظریات جدی مطرح می‌گردد و درباره‌ی شکل جمجمه یا شکل بینی افراد یک منطقه و شهرستان داد سخن داده می‌شود.

کاریکاتوری از فرانس ژوزف گال در حال بررسی سر یک دختر

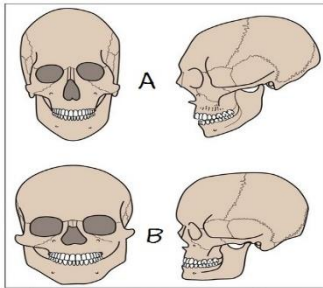
آنچه گال به‌طور عام مطرح کرده بود در **نژادشناسی** و **انسان‌شناسی** به یک مکتب خاص تکامل یافت. **آندرس رتزیوس** (1860-1796 Anders Retzius) به اندازه‌گیری جمجمه با تعیین نسبت طول و عرض آن پرداخت (Zephalischen Index) جمجمه‌های دراز و باریک را، **دولی‌خوسفالیش** (Dolichocephaly) و جمجمه‌های پهن و عریض

د پانوی شمیره: له 3 تر 4

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولۍ. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکنی د لیکنیزې ښې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

را **برای سفالیس (Brachycephaly)** نامید. (8) در طول زمان این دو اصطلاح در انسان‌شناسی و مردم‌شناسی (9) بر اساس فرضیه‌های نژادی کاربرد وسیعی یافت. مجسمه‌های دراز و باریک، زیبا و خاص اروپاییان بودند.

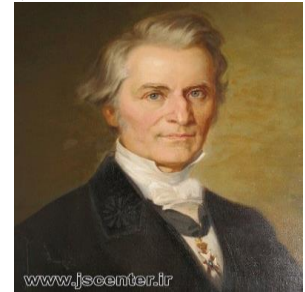
تعداد زیادی از شرق‌شناسان نیز در آثار و تحقیقات خود درباره‌ی جوامع شرقی و ساکنان اولیه‌ی این سرزمین‌ها با به کار بردن مجسمه‌شناسی به تقسیم‌بندی و رده‌بندی و نژادشناسی اقوام پرداخته و بر مبنای



A, Dolichocephalic head form.
B, Brachycephalic head form.

سست چنین نظریاتی تمدن و نژادهای متعددی را در سرزمین‌های شرقی **آندرس رتزیوس** «کشف» کرده‌اند!

شاگردان چنین محققان و استادانی در جوامع مستعمراتی هنوز به وجود «تمدن»‌ها و نژادهای مختلف و متفاوت و برتر و پست‌تر در سرزمین‌های شرقی باور و اعتقاد دارند. گرچه کشفیات باستانی و مقایسه‌ی آنها و بررسی‌های تاریخی و اجتماعی، خلاف این باورها و اعتقادات را ثابت کرده است.



به نظر **کارل گوستاو گاروس (Karl Gustav Garus)** در اثری که در سال 1853 منتشر نمود، برای تعیین شخصیت فکری و روانی و فرهنگی افراد، نه فقط شکل مجسمه بلکه باید بدن (اسکلت) مورد بررسی قرار گیرد، زیرا حالت بدن و ستون فقرات در کل خود، روح و فکر انسان را منعکس می‌کند.

در باب نقش چهره در بازگویی فکر و فرهنگ و اخلاق انسان‌ها، گاروس نظریات پورتا را درباره‌ی شباهت چهره‌ی انسان با حیوانات به‌عنوان نشانه‌ای از صفات و اختصاصات روانی و فکری و فرهنگی می‌پذیرفت. به نظر گاروس به جای 5 نژاد چهار نژاد وجود داشت:

1- قفقازی 2- اتیوپی (حیسه‌ای) 3- مغولی 4- آمریکایی (ساکنان اولیه)

و این چهار نژاد را با چهار وضع طبیعی، روز و شب، صبح و غروب در رابطه قرار می‌داد. همچنین رنگ طلایی مو ناشی از آفتاب و رنگ آبی چشم ناشی از آسمان بود و داشتن آنها نشانه‌ی امتیاز و برتری نژادی محسوب می‌شد و این امتیاز و برتری می‌بایست با اندازه‌گیری مجسمه و بدن تأیید گردد.

جنبه‌ی روز بشریت با **نژاد قفقازی**، شب با **نژاد سیاه** و صبح و غروب در دو نژاد اصلی دیگر به جلوه می‌آمد. تحت تأثیر بررسی‌ها و تحقیقاتی که در قرن 19 درباره‌ی زبان‌های خارج از اروپا صورت گرفته بود، گاروس معتقد بود که اقوام هند - ژرمن در اوج مرحله‌ی رشد فرهنگی بشریت قرار داشته و دارند و حق دارند خود را گل سرسبد جامعه‌ی بشری بدانند و در میان مردم اروپا، آلمانی‌ها، فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها بر دیگران برتری و مزیت دارند (10).

گرچه انسان‌شناسان برای اثبات امتیاز **نژاد سفید** (اروپایی) بر سایر مردم جهان سال‌ها به اندازه‌مگرفتن مغز و اندازه‌مگرفتن حجم مجسمه‌ها پرداختند، اما همه‌ی این کوشش‌ها از نظر علمی به ناکامی انجامید.

قسمت های اول - دوم و سوم این مقاله:

<http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha PDF/andichkadaee motaliaat farzyee nzadee duwuom2.pdf>
<http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha PDF/andichkadaee motaliaat farzyee nzadee seewum3.pdf>

پی‌نوشت‌ها

- 1- Forster, a.a.o., S.130-156
- 2- Mosse, a.a.o., S.46/47.
- 3- Mosse, a.a.o., S. 47-49.
- 4- Baker, John R., Die Rassen der Menschheit, Harsching, 1976.
- 5- Mosse, a.a.o., S.49-51.
- 6- Mosse, a.a.o., S. 51.
- 7- Mosse, a.a.o., S.51/52.
- 8- Mosse, a.a.o., S. 52.
- Retzius, Anders, History of Anthropology, London, 1949.
- 9- Das Koloiale Konstrukt Ethnie lebt auf in politischen Kämpfen Wie die Weissen Herren in Ruanda (Rassen) erfanden..., Frankfurter Rundschau, 20.2. 1991.
- 10- Carus, Carl Gustav, Symbolik der menschlichen Gestalt (1853), Hildesheim, 1962.
- Mosse, a.a.o., S.52-54.
- Banton, a.a.o., S. 19-22.

د پانو شمیره: له 4 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوئ. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
پادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ